

مقایسه تطبیقی دیدگاه‌های شهری جان راولز و دیوید هاروی در فلسفه عدالت

نویسندگان: دکتر منوچهر طبیبیان / استاد دانشگاه تهران
محمد صالح شکوهی بیده‌ندی / دانشجوی دکتری شهرسازی دانشگاه تهران

چکیده:

مفهوم عدالت اجتماعی از دیرباز به عنوان یکی از مفاهیم حساس محل بحث‌های دقیقی بوده است. به ویژه از آن جهت که این مفهوم به عنوان یکی از معیارهای اساسی در سنجش کیفیت شهر و طرح‌های شهری به کارگرفته شده است، لزوم مذاقه در پایه‌های نظری آن بیش از پیش مشخص می‌گردد. به همین جهت مقاله حاضر به بررسی پایه‌های تئوریک اندیشه عدالت اجتماعی در شهر بر اساس دو دیدگاه مختلف ارائه شده در سال‌های اخیر، و سپس مقایسه آندو خواهد پرداخت. مبشران این دو دیدگاه، جان راولز و دیوید هاروی دو اندیشمند برجسته دهه‌های اخیر بوده‌اند که به بررسی مفهوم فلسفی عدالت در شهر و شهرسازی پرداخته‌اند.

این مقاله، در چهار بخش تهیه شده است. در ابتدا، در قسمت مقدمه، به بررسی مفهوم عدالت پرداخته شده است و پس از تعریف و بیان تأثیر آن در شهر و شهرسازی، به بررسی سیر اندیشه‌های شهرسازی در رابطه با این مفهوم پرداخته شده است. در بخش‌های دوم و سوم به ترتیب در زندگینامه، اندیشه‌ها و دیدگاه‌های شهری جان راولز و دیوید هاروی مذاقه شده و نهایتاً در بخش پایانی، این اندیشه و دیدگاه‌ها با یکدیگر مقایسه شده‌اند.

واژگان کلیدی: دوگانگی شهرها، نابرابری، شهرسازی، اختیارگرا، اقتصادسیاسی فضا، منفعت عمومی، عدالت

مقدمه

مرتبه مفهوم (معنی شده signified) به مشهود و ملموس (معنی گر signifier) بدل سازد ساخت شهر و توسعه آن می‌بایست در چهار چوب معیارهای عادلانه شکل گیرند، چنان که ال کین و مک لارن، عدالت را در کنار «آینده‌نگری»، «محیط زیست» و «مشارکت» به عنوان یکی از چهار اصل توسعه شهر پیشنهاد می‌کند. نیاز به عدالت در شهرهای دوقطبی معاصر به شدت محسوس است. شهر هم منعکس کننده روابط اجتماعی اساسی در جامعه سرمایه داری و هم تولید کننده مجدد آن محسوب می‌شود. رقابت بر سر منابع و قطبی کردن ثروت معمولاً نابرابری‌ها و تبعیضات بین مردم مختلف و مکانهای مختلف را ایجاد می‌کند. این نابرابری و تفاوت در میزان درآمد، توزیع درآمد، کیفیت مسکن، میزان آموزش و تحصیلات، میزان مصرف، روابط تولیدی، قومیت، ترکیب خانوار و تفاوت در میزان ثروت، مهمترین معیارهای شناخت دوگانگی شهرهاست.

عدالت آرمان بزرگ بشر در طول تاریخ بوده است و آن را «روشی که از طریق آن هر نوع سود و زیان بین افراد توزیع می‌شود» تعریف کرده‌اند. (لینچ، ۱۳۸۱) به همین ترتیب مفهوم شهری عدالت و عدالت شهری در «توزیع مناسب عملکردها، خدمات و دسترسی مناسب به مراکز خدمات دهی و فعالیتی، بدون تبعیض و تفاوت گذاری بین ساکنین یک شهر و منطقه» خلاصه شده است. (سعیدنیا، ۱۳۸۲) عدالت را اساساً میتوان به عنوان اصل (یا مجموعه‌های از اصول) در نظر گرفت که برای حل و فصل دعاوی متضاد به وجود آمده است. «عدالت اجتماعی» نیز در واقع کاربرد خاص این اصول است برای فایق آمدن بر تعارضاتی که لازمه همکاری اجتماعی برای ترقی افراد است. (هاروی، ۱۳۷۶)

شهر مکانی است که «فرصت» در اختیار مردم می‌گذارد و «فرامعیار عدالت» میتواند با مساوی بودن این فرصت تعریف شود. به عبارت دیگر، شهر می‌تواند «بیان کالبدی» مفهوم عدالت باشد و آن را از

توسعه شهری صرفاً معطوف به تحولات کمی در زمینه های عمرانی نیست و در رویکرد جدید مدیریت شهری به رفع نابرابری ها و عدم تعادل منطقه ای نیز توجه می شود. از همین رو فرآیند توسعه ای مورد تأکید قرار می گیرد که علاوه بر فراهم سازی بسترهای توسعه شهری، مانند شبکه های ارتباط درون شهری، فضای سبز، نظام حمل و نقل و... به طور جدی در زمینه توزیع مناسب این امکانات و زمینه سازی برای فقرزدایی و ارتقای قابلیتها با تکیه بر تدوین استراتژیهای مناسب، اقدامات لازم را به عمل می آورد.

در تاریخ شهرسازی می توان تفاوت را در شکل دلالت بر «عدالت» با مفاهیم مختلف (در ادوار متفاوت) مشاهده نمود. بدین منظور میتوان سه دوره اساسی را در شهرسازی تعریف کرد:

نخست دوران پیش از صنعت - در این دوره که فلسفه ارسطویی سایه خود را بر فضاهای شهری یونان، رم، قرون وسطی و تا حدودی رنسانس گسترانیده است، اعتقاد بر این است که باید با برابری رفتار برابر و با نابرابری رفتاری نابرابر داشت. ارسطو معتقد است برخی انسانها طبیعتاً «ناقص» هستند و صریحاً از زنان و بردگان به عنوان دو گروه از انسانهای ناقص یاد می کند و اظهار می دارد «بردگان از توانایی اندیشیدن بی بهره اند، حال آنکه زنان این توانایی را دارند، اما این توانایی حاکم بر اعمال آنان نیست». اما ارسطو برای انسانهای برابر، معتقد به عدالت فراگیر و جهانرواست.

طبیعی است که در چنین فضایی در شهرها، نظام پادشاهی و یا نظام اشرافیت سالار (آریستوکرات)، شبکه ای شطرنجی هیپوداموسی و آگوراهایی خالی از زنان داشته باشند. در شهرهای رمی، اشراف در خیابانهای اصلی و در بناهایی با معماری با شکوه زندگی می کردند. فضاهای شهری باشکوه و با مقیاس بالاتر از انسان که بیانگر قدرت و عظمت طبقه حاکم بود تجلی مفهوم عدالت نابرابر است. در قرون وسطی نقش طبقه پادشاه و روحانیون واگذار می گردد. بافت ارگانیکی از خانههای شهرنشینان سپر دفاعی کلیسا میگردد و در نیز در جانمایی عناصر بدنه میدان، این کلیساست که حرف نخست را میزند. در اقدامات سیکتوس پنجم در شهر رم، تفوق فضاهای هفت تپه بر کوچه ها و بافت مسکونی مردم به رخ کشیده می شود و محورهای قوی باروکی به عنوان ابزاری جهت نمایش قدرت حکومت استفاده می شوند. بنابراین مهمترین خصوصیت شهرهای این دوره، اهمیت یافتن فضای شهری به عنوان مظهر اقتدار طبقه حاکم است. همچنین در طراحی این فضاها، فرم از قدرت خاصی برخوردار است. دوم دوران صنعتی و مدرن - این عصر بر مبنای اندیشه های رنه دکارت با شک آغاز می شود. اما به قطعیت و ابسولوتیسم ویرانگری منجر می گردد در چهارچوب مدرنیسم رخ می نماید. در این دوران

مفهوم عدالت عمدتاً به سوی تساوی پیش میرود. با وجود این در اعمال این عدالت به اقتدارگرایی محض تمسک جسته می شود که نتیجه آن نوعی نقض غرض است. این دوران عدالت را در برآوردن «حداقلی» از «نیاز»های هر انسان تعریف می نماید و لذا استانداردهای سون مطرح می گردد. کیفیت های فضایی و بصری شهر در این «حداقل»، جایی ندارد. زیرا هدف اصلی بر آوردن نیازهای اولیه هرم مازلو برای همگان است. لذا فضای شهری از میان می رود، با وجود این، فرم در شهر تقویت می گردد که نشان از قدرت سازوکارهای حکومتی است.

به عنوان مثال لوکوربوزیه در این دوره، از دستی مرئی سخن به میان می آورد که رفع کننده نیاز طبقات فرودست است. وی مقیاس انسانی را «درست به اندازه نیاز انسان، نه بیشتر و نه کمتر» تعریف میکند و با این استدلال، فضای شهری را از بین می برد.

آرتور سوریا ای. ماتا نیز از دیگر کسانی است که در این دوران به تجلی عدالت در سیمای شهر می اندیشد و نهایتاً شهر خطی را پیشنهاد می کند. وی نیز تحت تأثیر نمادی دیگر از اقتدار صنعت و سرمایه، خط آهن، شهر خود را به شکل نوارهای طویل و کم عرضی از ساختمانها طراحی می نماید. وی طرح «تقسیم عادلانه زمین» را مطرح می کند که این تقسیم نیاز به قدرت مرکزی جهت تملک اراضی دارد. در این طرح نیز، فضای شهری از میان می رود تا عدالت در تعریف جدید خود بیشتر محقق گردد.

اگر در دوره اول، فلسفه ارسطویی با مذهب کاتولیک مؤید یکدیگر بودند، در این دوره نیز پروتستانیزم و سرمایه داری یکدیگر را تأیید و تشدید کرده و امپراطوری سرمایه گذاری را بنیانگذاری نمودند. علاوه بر این سوسیالیستهایی نظیر فوریه و کابه نیز به چهارچوب های مشابهی از تعریف عدالت و نمود آن در شهر می رسیدند.

به جز جریان مذکور که به رفع تبعیض شهرنشینان می اندیشید، ایده های دیگری نیز در جهت رفع تمایزات میان شهر و روستا مطرح می شدند. به عنوان مثال هاوارد از مفهوم جدید باغ - شهر و مارکس و انگلس از مرحله ای جدید از تمدن که فراتر از شهر و روستا است سخن می گویند.

دوره سوم - پس از پروژه مدرنیته - تغییرات عمده در اقتصادهای غربی، رابطه نسبتاً هماهنگ میان دولت و بازار را قطع کرد. در این عصر فضای شهری مجدداً تقویت می گردد. با وجود این بر خلاف دو دوره پیش، از قطعیت و قدرت فرم در فضا کاسته می شود. جان راولز از که از فلاسفه بزرگ این دوران است، از عدالت توزیعی سخن به میان می آورد و معتقد است، توزیع عادلانه تنها در صورتی می تواند

نابرابر گردد که به سود محرومترین افراد جامعه باشد. گاندی معتقد است فقیران جهان را تولید انبوه کمک نمی کند، بلکه تولید به وسیله توده ها آنها را یاری می دهد. در این دوران حتی سرمایه داری نیز تعریفی دیگر می یابد و به جای سرمایه منحصرآ مادی، مفهوم سرمایه اجتماعی تعریف می شود. هابرماس نیز در بازسازی نظریات مکتب فرانکفورت، دو طبقه کارگر و سرمایه داری را تعریف می نماید و معتقد است برای ایجاد عدالت، طبقه کارگر نیاز به آگاهی دارد. بر این اساس فضای شهری و حوزه عمومی محل ارتباط و در نتیجه افزایش آگاهی است. اما این فضا برخلاف دوره گذشته در چارچوب سازوکاری ناعادلانه شکل نمی گیرد و همین امر سبب تضعیف فرم در شهر می شود.

بدین ترتیب مشاهده می شود که در هر دوران، با تغییر رویکرد در مفهوم عدالت، شهر نیز صورتی جدید یافته است. با این وجود، در این اصل که عدالت همواره آرمان بشر محسوب می شده است تردیدی وجود ندارد. اما به رغم اهمیت بالایی «عدالت» در دیدگاههای مختلف برنامه ریزی، طراحی و مدیریت شهری، خط کشیدن به منظور تأمین حقوق یک شهروندان، اگر ناممکن نباشد بسیار دشوار است. چرا که حفظ منافع یک گروه، گاه به زیر پا گذاشتن منافع گروه های دیگر منجر خواهد شد.

جان راولز و دیوید هاروی، دو اندیشمند آمریکایی سالهای اخیر، از جمله کسانی هستند که سعی در تعریف چنین خطوطی داشته اند. این هر دو در تلاش برای معیارهایی بوده اند که روشی برای توزیع عادلانه به دست دهد. در یافتن پاسخ چنین پرسشی، راولز عمدتاً به دیدگاههای نظام سرمایه داری آمریکایی وفادار می ماند. اما هاروی به عنوان یک جغرافیادان رادیکال، در چهارچوب مارکسیسم و به صورت بازسازی نظریات مارکس در قالب دیدگاه اقتصاد سیاسی فضا به حل مسئله می پردازد.

بدین جهت، این مقاله کنکاشی است برای بسط مفاهیم مورد استفاده در این دو دیدگاه و از آن ره مقایسه تطبیقی دو نظریه. بدین منظور ابتدا لازم است تا در هر مورد به چهارچوب فکری دو اندیشمند پرداخته شود و ادبیات آنها مورد مذاقه قرار گیرد. سپس و در بخش آخر این مقاله، مقایسه تطبیقی اولاً میان اصول تعریف شده در صورت بندی نظریه عدالت و ثانیاً میان دیدگاه های دو اندیشمند در خصوص مفاهیم کلی هستی شناختی و نهایتاً شهرسازی انجام خواهد گرفت.

راولز، فیلسوف عدالت

زندگی نامه

جان راولز (John Rawls) در سال ۱۹۲۱ در شهر بالتیمور در امریکا در خانواده های محترم و قدیمی به دنیا آمد. در جنگ جهانی دوم، راولز پس از پایان دوره لیسانس در دانشگاه پرینستون، به پیاده نظام ارتش امریکا پیوست. پس از جنگ به پرینستون بازگشت، به درجه دکتری رسید و چندی در آنجا درس گفت. سپس به آکسفورد رفت و سالی پر بار را در آنجا به بحث و مطالعه با بزرگانی همچون هربرت هارت، آیزایا برلین و استوارت همشر گذراند و همانجا بود که مفهوم «موقعیت اولیه» را صورت بندی کرد که اساس اندیشه سیاسی اوست. پس از بازگشت از انگلستان، راولز در ۱۹۵۳ به دانشگاه کورنل در استان نیویورک رفت و با ماکس بلک و نورمن ملکوم در زمینه فلسفه تحلیلی کار کرد. در ۱۹۶۰ به تدریس در انستیتوی ماساچوست مشغول شد، ولی دو سال بعد به هیأت علمی هاروارد و تا پایان عمر در همانجا ماند و به عالیترین مقام علمی (University Professor) در آن دانشگاه رسید.

(فولادوند، ۱۳۸۱: ۲۴)

در میان آثار مهم وی، میتوان به کتابهای «یک تئوری عدالت»، «لیبرالیسم سیاسی ۲»، «عدالت به مثابه انصاف: یک بازگویی ۳» و «قانون ملل ۴» اشاره نمود. راولز مفهوم عدالت به مثابه انصاف را در کتاب نظریه عدالت (۱۹۷۱) که اکنون اثری کلاسیک به شمار می آید، بسط داد. وی در این کتاب با بهره گیری از عناصر فلسفه کانتی و مکتب اصالت فایده، روشی برای ارزیابی اخلاقی نهادهای اجتماعی و سیاسی ارائه داد. (کمالی، ۱۳۸۴: ۶) این کتاب، در حقیقت برداشتی جدید از عدالت را مطرح می کرد که راولز با تکیه بر نظریات قرارداد اجتماعی، نقش دآوری های جافتاده، وضع نخستین (موقعیت اولیه) و حجاب جهل آن را طرح می نماید. (تلیس، ۱۳۸۵: ۱۳۰-۶۵) اثر دیگر راولز، «لیبرالیسم سیاسی» (۱۹۹۳)، روی پرسش از «ثبات» (Stability) متمرکز است و به این موضوع می پردازد که آیا جامعه ای که به واسطه اصول عدالت راولز سازمان یافته است، میتواند تاب آورد؟ (کمالی، ۱۳۸۴: ۶) این کتاب در حقیقت پاسخی به منتقدین نظریه عدالت راولز بود. راولز در «لیبرالیسم سیاسی» خصوصاً یک «چارچوب» تازه برای نظریه لیبرالی و راه تازهای برای به تصور در آوردن روشها و اهداف فلسفه سیاسی پیش می نهد. او این سبک تازه نظریه پردازی را «لیبرالیسم سیاسی» می نامد. (تلیس، ۱۳۸۵: ۱۳۲) وی در این ایده معتقد است بهترین روایت از عدالت لیبرال این است که آن را برداشتی سیاسی بدانیم. برداشتی سیاسی از عدالت با ارجاع به

ارزشهای سیاسی توجیه می‌شود و نباید آن را قسمتی از آموزه اخلاقی، دینی یا فلسفه «جامع» تری بدانیم. (راولز، ۱۳۸۵: ۱۱)

«عدالت به مثابه انصاف» (۲۰۰۱) حاصل درسهای راولز درباره فلسفه عدالت در دهه ۱۹۸۰ است که در نهایت به صورت نوعی بازگویی نظریه «عدالت به مثابه انصاف» درآمدند. راولز در این کتاب خطوط اصلی تفکرش را مرور می‌کند و نیز برخی مسائل خاص را که پیشتر در هیچ یک از آثارش به آنها نپرداخته بود می‌کاود. (راولز، ۱۳۸۵: ۳۴۵)

«قانون ملل»، اثری دیگر از جان راولز، در سال ۱۹۹۳ به صورت یک رساله مختصر چاپ شد و در سال ۱۹۹۹ مقاله دیگری تحت عنوان به آن منضم شد تا به صورت یک کتاب جامع در آید. کتاب قانون ملل وضع طبیعی (State of nature) میان ملتها را بررسی می‌کند. راولز شکل اصلاح شده‌های از مفهوم وضعیت اولیه خود را در مورد روابط بین الملل به کار می‌گیرد. (کمالی، ۱۳۸۴: ۸)

در ۱۹۹۹، بیل کلینتون، رئیس جمهور وقت امریکا، نشان ملی علوم انسانی را به راولز اهدا کرد. به هنگام اعطای نشان کلینتون درباره راولز گفت: «جان راولز شاید بزرگترین فیلسوف سیاسی قرن بیستم باشد.» (تلیس، ۱۳۸۵: ۲۷) سرانجام در سال ۲۰۰۲، جان راولز، پس از هشتاد و یک سال نظریه پردازی، چشم از جهان فرو بست.

اندیشه‌ها

راولز - به عنوان کسی که پایه‌های لیبرالیسم را با مفاهیمی جدید تقویت کرده است - معتقد است، اعطای حقوق جمع‌ناباستی به بهای از دست دادن حقوق فرد باشد. به این مفهوم که هر کس حق هر کاری را دارد تا زمانی که به تساوی حقوق دیگران تجاوز نکند. مارتا ناسباوم در این ارتباط چنین مینویسد: «لیبرالیسم می‌گوید بالیدن انسانها یک به یک هم به لحاظ تحلیلی و هم به لحاظ هنجاری، مقدم بر بالیدن دولت یا ملت یا گروههای دینی است... هر موجود مستقلی باید غایتی در خود شناخته شود و نه وسیله‌ای برای غایات دیگران.»^۵

بر همین اساس، بر خلاف نگرش کلاسیک به فلسفه سیاسی نظیر آنچه ارسطو می‌گوید، انسانها بنا به طبیعت ذاتا شهروند نیستند، بلکه عاملان مستقل، آزاد و برابری هستند که به دنبال ارضای علائق و منافع خودشان می‌روند. افراد به سبب همین آزادی و برابری طبیعی‌شان، صاحب حقوقی هستند که از جمله به آنها قلمرویی برای عمل فردی میدهد که کاملاً مستقل و بری از مداخله دولت و اجتماع است. علاوه بر این، در نگاه لیبرالها بر خلاف آنچه ارسطو می‌گوید، وجود دولتها طبیعی نیست، بلکه دولتها مصنوع

بشر هستند و هر جا دولتی هست کار اصلی اش حفاظت از افراد و حقوق طبیعی آنهاست و بدین ترتیب آزادی فردی را که تضادی با آزادی برابر همگان نداشته باشد فراهم می‌آورد. (تلیس، ۴۲)

جان راولز تصویری از عدالت را درست می‌داند که بنا به «داوریهای جافتاده» ما درست بیاید. داوریهایی جافتاده آن دسته از ارزیابی‌های اخلاقی هستند که شهودا آنها را واقعیات اخلاقی نسبتاً ثابت و پایهای در نظر می‌گیریم که هر نظریه عدالتی باید با آنها همخوان باشد. (تلیس، ۵۹) راولز در این خصوص می‌گوید: «مثلاً ما مطمئنیم که عدم تساهل دینی و تبعیض نژادی ناعادلانه اند... هر نظریه عدالتی دست کم بایستی با اعتقادات جافتاده ما درباره عدالت تطابق داشته باشد.» (Rawls, ۱۹۷۱: ۲۶-۲۸)^۶

بر این مبنای توجه به پایگاههای لیبرال اندیشه او، راولز معتقد است که هر تصویری از عدالت که بر پایه اندیشه ای جامع و یا پایگاهی دینی و یا تعریفی از انسان طرح گردد، از آن جهت که مردم در داشتن این نگاه جامع با هم مشترک نیستند و ممکن است با زیر سؤال رفتن آن تفکر جامع، تصویری ترسیم شده از عدالت نیز زیر سؤال برود، نمی‌تواند تصویری صحیح باشد. لذا هر نظریه ای در باب عدالت، می‌بایست بر پایه برداشت سیاسی باشد و نه برداشت جامع. عدالت سیاسی یا لیبرالیسم سیاسی صرفاً بر ارزش‌های سیاسی تکیه می‌زند و درباره دکترین‌های جامع متکثر، موضعی بیطرف (neutral) دارد. (واعظی، ۱۳۸۶: ۲۳۱)

بدین منظور وی در طرح نظریه عدالت خود، ابتدا تلاش می‌نماید تا شرایطی را توصیف کند که هر کس هر چه را برای خود می‌پسندد برای دیگران هم بپسندد. راولز از ما میخواهد خود را به عنوان گروهی از مردم تصور کنیم که باید تصمیم بگیرند در چه نوع جامعه ای ترجیح می‌دهند زندگی کنند. در این تصور، الزاماً باید از پیش داور و گرایشهای جانبدارانه پرهیز کرد. زیرا در غیر این صورت، هر یک از ما فقط آن نوع جامعه ای را مرجح خواهیم شمرد که به خصوصاتی که شخصاً داریم بها دهد. (فیتس پتریک، ۱۳۸۳: ۶۶-۶۵) بر این مبنای تعریفی جدید از نظریه «قرارداد اجتماعی» بیان نمود که با تعاریف سابق تفاوت‌های مهمی داشت. وی این قرارداد اجتماعی را در چهارچوب نظریه‌های «وضع نخستین» و «حجاب جهل» و «خیر حداقلی» تعریف می‌کند که در اینجا به اختصار به چارچوب این نظریه‌ها اشاره می‌شود:

مطابق نظریه‌های وضع نخستین و قرارداد اجتماعی، که اقلاً از زمان افلاطون مطرح بوده است و در عصر مدرن هم در اندیشه‌های جان لاک، روسو، کانت و هابز پرورده شده و راولز با تغییراتی آن را به کار گرفته است، تصور بر این است که میتوان جهت تعریف

قراردادهای اجتماعی، شرایطی را تحت عنوان «وضع نخستین» تعریف نمود که در این وضعیت، افراد آزاد، برابر و صاحب حقوق طبیعی هستند. این افراد به خاطر استفاده از مزایای دولت، جلوگیری از وضع جنگ و ایجاد فضای افزایش تحقق حقوق طبیعی برای آحاد جامعه، قراردادهای اجتماعی را تعریف می نمایند. این قراردادهای به موجب همین توافق فرضی، مشروعیت می یابد. (همچنین رجوع شود به همپتن، ۱۳۸۵: ۱۳۲-۸) راولز در تکمیل شرایط قرارداد اجتماعی، شروطی را برای حاضرین (به تعبیر راولز «طرف ها»^۷) در این قرارداد وصف می نماید که عمدتاً در قالب نظریه حجاب جهل و نظریه حداقلی خیر طرح می گردند. مطابق این دو نظریه، اولاً لازم است هیچ کس هیچ گونه اطلاعی از ویژگیهای خود نظیر سطح هوشی، اعتقادات، مهارتها و قابلیتها، وضعیت طبقاتی و موقعیت اجتماعی، جنس، نژاد و قومیت و امثال اینها نداشته باشد. (فیتس پتریک، ۱۳۸۳: ۶۶) و ثانیاً از آن جهت که لازمه انتخاب، داشتن حداقلی از معیارهاست، برای حل مسئله انگیزش، چون حجاب جهل شناخت اعتقادات شخصی درباره خیر و شر را نامیسر میکند و به نظر میرسد که هیچ اصل خاصی در باب عدالت مرجح بر هیچ اصل دیگری نخواهد بود، راولز فرض را بر این میگذارد که «خواسته های اولیه ای» هستند که «قاعدتا در هر برنامه عقلانی زندگی» مفید می افتند. (Rawls, ۱۹۷۱: ۲۸) خواسته - های اولیه چیزهایی هستند که «هر انسان عاقل بنا بر فرض آنها را می خواهد.» (Rawls, ۱۹۷۱: ۲۸) «صرف نظر از هر چیز دیگری که می خواهد.» (Rawls, ۱۹۷۱: ۲۹) از جمله این خواسته ها، خواسته های اجتماعی خاصی نظیر «حقوق، آزادیها، فرصتها، درآمد، ثروت و عزت نفس» هستند.^۸ (Rawls, ۱۹۷۱: ۲۹) طبق نظریه حداقلی خیر، طرفهای توافق در وضع نخستین می دانند که این خواسته های اجتماعی اولیه وجود دارند و فرضشان بر این است که طبیعتاً نصیب بیشتری از خواسته های اولیه برایشان بهتر از نصیب کمتر از آنهاست. (تلیس، ۹۷)

نهایتاً راولز بر پایه مباحث مطروحه چنین استدلال می کند که چنانچه هر کسی نداند که چه استعدادهایی و توانایی هایی داد، ولی از حداقلی از خیرخواهی برخوردار باشد، ضمن آنکه با طبعی عدالت جوینانه و بدون حسد بخواهد تصمیم گیری کند، تصویری از عدالت را به عنوان قرارداد انتخاب خواهد کرد که در آن در بدترین شرایط، به نسبت سایر تصورها در بهترین موقعیت باشد. بدین مفهوم که اگر «گزینه های ممکن را بر اساس بدترین نتیجه ممکن رده بندی کنیم، باید گزینه ای را انتخاب کنیم که در آن بدترین نتیجه ممکن بهتر از بدترین نتیجه ممکن در سایر گزینه هاست»

(Rawls, ۱۹۷۱: ۲۸) او این نظریه را نظریه «بیشین - کمین»^۹ می نامد^{۱۰} و سپس بر اساس این نظریه، دو اصل عدالت را تعریف می نماید که چنانچه هر توزیعی بر اساس این دو اصل صورت گیرد، مطابق نظریه راولز، توزیعی عادلانه به حساب می آید.

۱- هر شخصی نسبت به طرحی کاملاً کافی از آزادیهای اساسی برابر که با طرح مشابهی از آزادیها برای همگان همساز باشد حق لغو ناشدنی یکسان دارد.

۲- نابرابریهای اجتماعی اقتصادی به دو شرط قابل قبول هستند. نخست این که این نابرابریها باید مختص به مناصب و مقامهایی باشند که تحت شرایط برابری منصفانه فرصتها باب آن به روی همگان گشوده است؛ و دوم این که این نابرابریها باید بیشترین سود را برای محرومترین اعضای جامعه داشته باشد. (راولز، ۱۳۸۵: ۸۴)

بر اساس این دو اصل که اولی اصل «آزادی» و بخش اول از دومی اصل «اصل فرصت برابر» و بخش دوم از اصل دوم، اصل «تفاوت» نامیده میشود، هر توزیعی باید کاملاً برابر باشد مگر اینکه عدم تساوی در توزیع به نفع ضعیف ترین فرد جامعه گردد. وی معتقد است که چنین تصویری از عدالت در وضع نخستین انتخاب می شود و درست به همین دلیل تصویری درست است. راولز همچنین اضافه می کند که اصل اول مقدم بر اصل دوم است؛ همچنین در اصل دوم، برابری منصفانه فرصتها مقدم بر اصل تفاوت است. (راولز، ۱۳۸۵: ۸۴)

البته وی تصمیم ندارد این عدالت را از طریق ساز و کارهای مبتنی بر تحمیل گروهی (ولو تحت عنوان اکثریت) حاصل کند. وی معتقد به پلورالیسم معقول است که بنا به آن کلیه اشخاص معقول، ممکن است با توجه به دشواری های رسیدن به حکم، اندیشه های جامع متفاوتی داشته باشند. اما این آموزه های جامع می تواند بدون تداخل در نگاه سیاسی فرد عمل کنند و لذا افراد می توانند با داشتن اجماع همپوشان در آرای سیاسی، همگی نهادهایی را که در چارچوب این اجماع عمل میکنند بپذیرند و با داشتن توافقی پایه ای، موجبات ثبات و پایداری جامعه متکی بر نظریه ای سیاسی از عدالت را فراهم آورند. لذا این نظریه سیاسی، به مفهوم منفی آن سیاسی نیست و قرار نیست تنها بر پایه مصلحت خواهی و توافقات ناشی از تقسیم قدرت و یا تحمیل و سرکوب حاصل آید.

در این قسمت لازم است تا برای درک دقیقتری از اندیشه های جان راولز، تا حدودی به بسط دو اصل او در صورت بندی این تئوری عدالت پرداخته شود. مطابق دو اصل راولز میتان گفت: «همه خواسته های اولیه اجتماعی - آزادی، فرصت، درآمد، ثروت، و اساس عزت نفس - را باید به تساوی توزیع کرد مگر آنکه توزیع

تحقق عدالت کرد، بی آنکه این مداخله با آن آزادی ناهمخوانی داشته باشد؛ عدالتی که آزادی را نقض یا حتی محدود نسازد، باید رضایت را از طریق Public Reason اخذ نماید. راولز در لیبرالیسم سیاسی می‌گوید اگر Public Reason وجود نداشته باشد، عدالت به مثابه انصاف به یک نظریه مداخله جویانه سوسیالیستی تبدیل می‌شود. (دیهیمی، ۱۳۸۴: ۲۳) راولز بدین معنا مساوات طلب محض نیست. اما در عین حال راولز طرفدار سرمایه داری بی نظارت^{۱۳} (آزادگذاری مطلق) هم نیست؛ او بدین اکتفا نمی‌کند که مسائل مربوط به توزیع به بازار آزاد واگذار شده شود. اصل تفاوت مستلزم مداخله دولت در نظم اجتماعی و اقتصادی است. (تلیس، ۱۳۸۵: ۱۰۹)

دیدگاه‌های شهری

چنانچه گفته شد راولز دو اصل آزادی و برابری را به گونه‌ای انتخاب می‌کند که در صورت تقابل اولی ارجحیت داشته باشد. اصل اول کاملاً مشابه اصل نازیک می‌باشد. هنگامی که اصل دوم در زمینه اقتصادی به کار گرفته می‌شود به این مفهوم خواهد بود که بهترین نظام اقتصادی، نظامی است که در آن محرومترین گروه از گروه مشابه در هر نظام دیگر وضع مطلوبتری داشته باشد. (بحرینی، ۱۳۷۸: ۳۰۸)

برای توسعه اصول راولز در چهارچوب مفاهیم شهری و شهرسازی، نیاز به مذاقه بیشتری در آرای اوست. سیدحسین بحرینی در کتاب «تجدد، فراتجدد و پس از آن در شهرسازی» دو جدول در مقایسه اندیشمندان فراتر از فرانگرا دارد که در بخشی از این دو جدول، ابتدا به آرای اخلاقی و سپس به بررسی دیدگاه‌های راولز در خصوص تئوریهای شهرسازی اشاره می‌شود.^{۱۴}

جان راولز	تئوری اخلاقی منجاری
آری	تئوری اخلاقی رویانی
آری	تئوری اخلاقی محتوایی
آری	نتیجه‌گرا
آری	تئوری تعهدات اخلاقی
آری	برداشت همکارانه - لیبرال از شخصی

مآخذ: برگرفته از بحرینی، ۱۳۷۸: ۳۱۵

نابرابر هر یک از این خواسته‌ها یا همه آنها به نفع کم نصیبترین افراد باشد.» (Rawls, ۱۹۷۲: ۵۰۴) از این تصور کلی نتیجه می‌شود که بی عدالتی همان نابرابری است که به نفع همگان نباشد. (Rawls, ۱۹۷۲: ۵۴)

وی در توضیح اصل نخست خود که با نام اصل آزادی خوانده می‌شود چنین می‌آورد: «در میان این آزادیهای پایه ای مهمتر از همه آزادیهای سیاسی (حق رأی دادن و حق اشغال مناصب عمومی)؛ آزادی بیان و آزادی اجتماعات؛ آزادی وجدان و آزادی اندیشه؛ آزادی شخصی، که شامل آزادی از سرکوب روانی و تعدی جسمانی می‌شود؛ ... حق تملک شخصی و آزادی از بازداشت یا دستگیری خودسرانه است. (Rawls, ۱۹۷۲: ۵۴) به طور کلی میتوان ضرورت بیان این اصل را در رد نظرات فایده گرایی^{۱۱} نظیر جان استوارت میل دانست. تمایل تمامیت خواهانه فایده باوری به سمت از میان بردن تفکری است که در اصل آزادی راولز تصویر می‌شود. اگر اصل فایده را معیار اصلی عمل قرار دهیم، ممکن است بهانه‌ای برای محدودیت و تخریب آزادیهای افراد پدید آید. همینجاست که می‌توان دغدغه‌های لیبرالی راولز را بیشتر ملاحظه کرد. (بهشتی، ۱۳۸۴: ۳۷) راولز معتقد است «یگانه دلیل برای تحدید آزادیهای پایه ای و کوچکتر کردن دامنه آنها این است که در غیر این صورت ممکن است این آزادیها با هم تداخل پیدا کنند.» (Rawls, ۱۹۷۲: ۵۵)

در توضیح اصل فرصت برابر نیز باید گفت این اصل الزام آورتر از آنی است که ممکن است به نظر برسد، چون نه تنها این الزام را در بر دارد که مناصب و موقعیتهای شغلی، در معنای رسمی اش، «به روی همه گشوده باشد»، بلکه الزام می‌کند که نهاد‌های سیاسی دست به اقدامات ایجابی مناسب بزنند تا تضمین شود که اشخاصی با مهارتها و انگیزه‌های مشابه از فرصتهای مشابه برخوردار شوند. (تلیس، ۱۰۸) خود راولز اینگونه توضیح میدهد: «برابری فرصت به معنی مجموعه ای معین از نهادهاست که ضامن بخت برابر آموزش و پرورش اشخاصی با انگیزه‌های مشابه، و گشوده داشتن همه مناصب بر روی همگان بر مبنای شایستگی‌ها و تلاشهایی باشد که ربط معقولی به وظایف مربوطه دارند.»

(نقل از Rawls, ۱۹۷۲: ۵۴۵-۵۴۶)^{۱۲}

و اما در خصوص اصل تفاوت، تردیدی نیست که از پس اندازه‌های مالی باید به نحو عادلانه‌ای به نفع نسل آینده حفظ شود، اما این که این منابع در اختیار افراد کم در آمد نهاد شود جای سؤال دارد. راولز در این ارتباط به وظیفه تأمین اجتماعی از سوی حکومت می‌اندیشد. (هوفه، ۱۳۸۳: ۶۶) راولز اشاره دارد که میتوان مداخله‌هایی برای

نظری شهرسازی	جان راولز
اصلاح اجتماعی	مشروطه، حسب مورد
تجزیه و تحلیل سیاستها	مخالفت
آموزش اجتماعی	حمایت
شهرسازی پیشرفته	حمایت شدید
شهرسازی مبتدئی	مخالفت
شهرسازی اختیاری	مخالفت

مأخذ: برگرفته از بحرنیدی، 1378: 315

راولز با شهرسازی اختیاری (که حامی و مشوق بازار آزاد و آثار آن یعنی نهادهای آزادی فردی با مالکیت خصوصی است) از آن روی که منطبق با اصل آزادی است مخالفتی ندارد، اما از آن جهت که پاسخگوی اصل تفاوت نیست آن را نمی پذیرد. لذا گرچه خود یک لیبرالیست است، با سنت جامعه سرمایه داری توافق کاملی ندارد. اما اصلاح اجتماعی را نیز به صورت مشروط قبول می نماید و به طور کلی موافق با دخالت مستقیم و بی قید و شرط برنامه ریز به صورت از بالا به پایین نخواهد بود. وی برنامه ریز را به عنوان بازتوزیع کننده منابع می شمارد و نه بازتولید کننده آن. لذا به مداخله به عنوان عنصری در نظام تولید موافق نیست و تنها نقش حمایتی را که برنامه ریز میتواند از محرومترین طبقه جامعه داشته باشد میپذیرد. راولز آوانگار دیسم در شهرسازی را می پذیرد و برنامه ریز را به عنوان پیشرو اما در خدمت طبقه آسیب پذیر تعریف می کند. چنانکه گفته شد، وی در تعریف اصل فرصت برابر، بر ضرورت وجود نهادهایی با وظیفه آموزش و پرورش عمومی، به منظور ایجاد فرصت برابر در اشتغال، تأکید ویژه ای دارد. این امر می تواند تضمین کننده این موضوع باشد که حقوق کسی با انگیزه های مشابه افراد شاغل در نهادها زیر پا گذاشته نشده است. وی بر خلاف فایده گرایان با تجزیه و تحلیل سیاستها (که به معنی کاربرد مغلطه تکنوکراتیک و علمی در شهرسازی و با تأکید بر علوم اجتماعی عاری از ارزش و بر Weberian) در بهبود مکانیزم تصمیم گیری است. به مخالفت برمی خیزد و البته دیدگاه شهرسازی بنیادی را (که به دستیابی به آزادی از پایین به بالا می اندیشد) نیز غیر واقعی می داند.

چنانچه در این جداول مشاهده می شود، راولز در چهار چوب یک اندیشمند فراتر از فرانگرا، نگاه ویژه ای به طبقه پایین دست و محروم و مشارکت آنان در سیاستگذاری در شهر و اقدامات شهری دارد. همانطور که ذکر شد، راولز با مداخله سوسیالیستی دولت موافق نیست. با وجود این، بر خلاف سایر اندیشمندان لیبرال پیش از خود، توزیع عادلانه منابع را بدون دخالت دولت (البته دولتی که

مورد توافق دیدگاه های سیاسی همگان باشد) مقدور نمی داند. در چهار چوب شهر نیز این امر با مالیاتها و عوارض شهری مشاهده میشود. اما عمدتاً اصل تفاوت در هنگام بازتوزیع ثروت توسط نهادها تعریف می شود. در این ارتباط شهر به عنوان مکان توزیع ثروت می بایست شرایطی را فراهم آورد که اولاً با رعایت مالکیت خصوصی، حقوق پایه ای تک تک افراد به بهانه توسعه شهر پایمال نشود و ثانیاً بازتوزیع ثروت به نفع کم در آمدترین افراد صورت گیرد.

نکته دیگر در بررسی اندیشه های شهری راولز، عدم توجه او به مفهوم زمان است. همچنان که پیش از این مشاهده گردید، راولز در بیان چهار چوب نظری خود مبانی صورت بندی نظریه عدالت را در داوریهای جاافتاده جستجو می کند. ضمن آنکه پس از تدوین این نظریه نیز از همین مسئله برای آزمون نظریه خود استفاده می نماید.^{۱۵} اما مسئله ای که راولز از آن چشم می پوشد این است که داوریهای جاافتاده لزوماً در تمامی جوامع در طول زمان یکسان نبوده است. بنابراین اگر بخواهیم تصویری از عدالت را بر اساس داوریهای جاافتاده صورت بندی کنیم، این نظریه منحصر متعلق به دوران خود است و نمیتوان تحلیلی تاریخی به ما ارائه دهد. (کما این که چنان که پیش از این اشاره شده، از نظر راولز، کسانی مثل ارسطو و یا مکاتب و آموزه های جامع دینی، «نامعقول» هستند.) همچنین تضمینی وجود ندارد که بتوان در آینده نیز این داوریهای جاافتاده را ثابت دانست. علاوه بر این اصول راولز به جز محدودیتی که در حرکت در چهار چوب «زمانه» دارد، در حرکت در چهار چوب «زمینه» نیز مشکلاتی پیش رو دارد. به عنوان مثال نمیتوان عدالت تعریف شده در شهرهای امریکایی را برای شهرهای کشورمان نیز تعریف نمود. چرا که داوریهای جاافتاده در این دو کشور بسیار متفاوت است. گرچه راولز تأکید دارد که نظریه او کاملاً مرتبط با بعد سیاسی اندیشه آدمی است و با آموزه های جامع او ارتباطی ندارد، با وجود این نمیتوان نادیده گرفتن آموزه های غیر لیبرال را در اندیشه های او انکار نمود.

به طور کلی در خصوص دیدگاه های شهری راولز می توان گفت، راولز بر خلاف بسیاری از اندیشمندان دیگر، به شهرسازی تعاملگرا به جای شهرسازی باید محور عقیده دارد و به جای طرح سؤال «شهر باید چگونه باشد؟» به سؤال «ما چگونه باید در شهر عمل کنیم؟» میپردازد و مسئولیت نهادهای اجتماعی و سیاسی را در مقابل شهروندان و نحوه اجرای این وظایف را بر می شمارد. لذا از ارائه یک آرمانشهر پرهیز می کند و بدون تعریف الگویی برای شهر، روش بهبود دادن آن را توضیح می دهد.

پروفسور دیوید هاروی (متولد ۱۹۳۵) از بزرگترین و نام آورترین نظریه پردازان امروزه جهان در زمینه اقتصاد سیاسی و فضای اجتماعی (sociospace) و نقاد پیگیر و پویای نظام سرمایه داری است. وی در دانشگاه‌های مختلف و به ویژه در دانشگاه جانز هاپکینس ایالات متحده به تدریس جغرافیا و علوم میان رشته‌ای اشتغال داشته است. (هاروی، ۱۳۷۷: ۷۳)

دیوید هاروی یکی از نظریه پردازانی است که از حوزه جغرافیا به سوی مطالعات شهری کشیده شده است. او در آثاری همچون محیط شناسی انسانی^{۱۶} (۱۹۵۰)، و تبیین در جغرافیا^{۱۷} (۱۹۶۹) بیشترین اهمیت را به فضای فیزیکی شهر می‌داد. (فکوهی، ۸۳: ۲۱۹) به عنوان مثال در اولین اثر خود، تبیین در جغرافیا، از طرح مباحث اجتماعی و فلسفی خودداری می‌کند و به طور عمده مسائل مربوط به فضا را مطرح می‌کند. (هاروی، ۱۳۷۶) اما دیدگاه او با تلاش برای درک مفهوم عمیق فضا به حوزه اجتماعی سوق یافت. گرایش نوما رکیستی در هاروی سبب شد که در چهار چوبی اقتصادی موضوع را دنبال کند. بدین ترتیب مفهوم شهر در نظر هاروی هر چه بیشتر بر گرد موضوع «فضای اجتماعی» تبلور یافت. (فکوهی، ۸۳: ۲۱۹)

عدالت اجتماعی و شهر (۱۹۷۳) اولین کتاب هاروی در زمینه پیریزی بنیان‌های نظری شهرشناسی است. این کتاب محصول مرحله گذار در تفکر هاروی است. (هاروی، ۱۳۷۶: ۱) هاروی در این اثر فرایندهای اجتماعی و اشکال فضایی را واقعیات لاینفک از یکدیگر می‌داند که تنها به لحاظ تحلیلی قابل تفکیک از یکدیگرند. (افروغ، ۱۴۰: ۱۳۷۷ و ۱۳۹) او در این کتاب بر سه مفهوم اساسی تأکید دارد:

۱) مفهوم مازاد؛ ۲) شیوه یکپارچه اقتصادی؛ ۳) مفاهیم سازمان فضایی. (شکویی، ۱۲۶: ۱۳۸۳)

دیوید هاروی یکی از پیشگامان رویکرد اقتصاد سیاسی فضا بوده است. دیدگاه اقتصاد سیاسی فضا در واقع دلالت‌های فضایی مباحث گسترده‌تر را در دستور کار خود قرار داده است، مباحثی که به یک معنا معطوف به بعد اقتصادی و روابط ناشی از آن بود؛ مباحثی که به گونه‌ای ریشه در مارکسیسم و برخی از اصول ماتریالیسم تاریخی و روش‌شناسی دیالکتیکی در مورد تفسیر و به کارگیری این چارچوب و اصول را پذیرفته است. (افروغ، ۱۲۹: ۱۳۷۷)

به علاوه دیدگاه‌های هاروی را میتوان در چهار چوب فکری یک جغرافیادان رادیکال نیز بررسی نمود. دیوید هاروی مانند دیگر

جغرافیادانان رادیکال می‌گوید باید ارتباط شیوه تولید با شرایط خاص اجتماعی و ایدئولوژیک بررسی شود؛ از این رو پایه اساسی کتاب خود را بر شناختی میان شهرگرایی به مثابه یک فرم اجتماعی، شهر به مثابه یک فرم ساختی و شیوه تولید حاکم قرار داده است. او معتقد است وظیفه اصلی شهر و شهرگرایی، تثبیت نوعی خاص از شیوه تولید است. اما گاهی همین شهر در نقش کانون اصلی انقلاب، در برابر نظام تثبیت شده ظاهر می‌شود و گاهی با تمرکز جغرافیایی تولید مازاد اجتماعی که نتیجه تولید و تمرکز شیوه یکپارچه اقتصادی است به کار خود ادامه می‌دهد. (شکویی، ۱۲۶: ۱۳۸۳)

آثار دیوید هاروی در تلاش برای صورت بندی جدید «ماتریالیسم تاریخی» به منزله «ماتریالیسم تاریخی - جغرافیایی»، در فضایی کردن مارکسیسم بسیار مهم بوده است. هاروی در کتاب «وضعیت فرانواگرایی» (۱۹۸۹) مطرح کرد که چگونه این رویکرد جدید برای مارکسیسم معنا می‌یابد و ارزش نظریه مارکسیستی در فهم اقتصاد سیاسی، در کنار فرهنگ، سیاست و ذهنیت چیست؟ (بلانت و ویلس، ۱۵۳)

هاروی از لحاظ نظری، چه از جنبه «اقتصاد سیاسی» و چه «فضای اجتماعی» هیچگاه جزمی و یکسواندیش باقی نمانده و کوشید تحولات سرمایه داری جهانی را در دوران «پسافوردیسم» (post-fordism) و پیوند فضا را با آن، توضیح دهد. قدرت نظریه پردازی او به وی هم از جنبه نقاد سرمایه داری و هم شخصیت آکادمیک، نفوذ فراوان بخشیده است. (هاروی، ۱۳۷۷: ۷۳)

اندیشه‌ها

جغرافیای رادیکال، بین سالهای ۱۹۷۳ - ۱۹۸۰ بازتابی علیه جنگ ویتنام و آلودگیهای محیطی و در پی گسترش عدالت اجتماعی برای همه طبقات جامعه است. در این مکتب تأکید بر مسائل اجتماعی - اقتصادی اساس کار جغرافیادانان قرار می‌گیرد. در این دوره لیبرالها وارد اردوگاه سوسیالیست‌ها می‌شوند و با تأثیر پذیری از تفکرات سوسیالیستی، توسعه شهر و مسائل آن را بررسی می‌کنند. آنان با طرح این سؤال که در شهرهای امروزی، چه کسی چه چیزی را به دست می‌آورد، توزیع درآمد در شهرها، میزان دسترسی مردم به خدمات عمومی و خصوصی و کالاها، اوضاع محیط زندگی، عوامل مؤثر در درآمد خانواده‌ها و کیفیت زندگی مردم در محله‌ها و مناطق داخلی شهرها را مطالعه می‌کنند و شاخصهای اجتماعی را در شناخت میزان رفاه اجتماعی خانواده‌ها به صورت علمی به کار می‌گیرند. همچنین به علل پیدایش نابرابریها می‌پردازند و به پویسهای سیاسی داخل شهرها آگاهی می‌یابند. در این دوره برای

رفاه اجتماعی مردم، درباره مکان‌گزینی خدمات عمومی مثل مدارس، بیمارستانها، درمانگاه‌ها و محل‌های گذران اوقات فراغت، تحقیقات ارزشمندی انجام می‌گیرد. لیبرالها در جستجوی آنچنان رفاه اجتماعی بودند که برای مطلوب ساختن نظام، اندک اندک بدان عمل شود. این تفکرات در جناح چپ لیبرال مطرح می‌شد. (شکویی، ۱۳۸۳: ۱۲۵)

چنانکه گفته شد دیوید هاروی نیز به عنوان یکی از جغرافیدانان رادیکال، در سال ۱۹۷۳، کتاب مشهور خود را به موضوع عدالت اجتماعی و شهر اختصاص می‌دهد هاروی در ارتباط با تعریف عدالت و عدالت اجتماعی چنین می‌آورد: «مفهوم عدالت اجتماعی آنقدر همه شمول نیست که بتوان در قالب آن درباره یک جامعه، خوب قضاوت کرد. عدالت را اساساً می‌توان به عنوان اصل (یا مجموعه‌ی از اصول) در نظر گرفت که برای حل و فصل دعاوی متضاد به وجود آمده است. عدالت اجتماعی نیز در واقع کاربرد خاص این اصول است برای فایق آمدن بر تعارضاتی که لازمه همکاری اجتماعی برای ترقی افراد است. تولید را از طریق تقسیم کار می‌توان افزایش داد، لیکن مسئله این است که حاصل تولید چگونه بین افرادی که در فرآیند تولید شرکت کرده اند توزیع شود. در این مورد اصول عدالت اجتماعی باید ناظر بر تقسیم ثمرات تولید و توزیع مسئولیتها در فرآیند کار جمعی باشد. این اصول همچنین شامل نهادها و سازمانهای اجتماعی مرتبط با فعالیت تولید و توزیع می‌شود. لذا به کمک این اصول میتوان مسائل متنوعی مانند مکانیابی قدرت و توانایی تصمیم‌گیری، توزیع نفوذ نهادهای کنترل‌کننده و تنظیم‌کننده فعالیت‌ها و غیره را بررسی کرد. خصوصیت اصلی تمام این موارد این است که ما به دنبال یافتن ملاک‌هایی هستیم که به کمک آنها بتوانیم تأثیر نحوه توزیع درآمد را بر افراد، گروه‌ها، سازمانها و مناطق مختلف ارزشیابی کنیم و نیز به قضاوت درباره سازوکارهایی که برای تحقق توزیع به کار می‌روند بپردازیم. به عبارت خلاصه‌تر ما به دنبال یافتن آنچنان توزیع عادلانه‌ای هستیم که عادلانه حاصل شده باشد.» (هاروی، ۱۳۷۶: ۹۷)

مع‌هذا هاروی اشاره می‌کند که تعریف و تعیین قواعد و به فرمول در آوردن عدالت اجتماعی هنوز به طور قطع میسر نشده است. (شکوهی بیدهندی، ۱۳۸۵: ۸) وی ضمن ستودن کارهای کسانی چون راولز، این کارها را تمام شده نمی‌داند و اشاره می‌کند: «متأسفانه اصولی از عدالت اجتماعی که مورد قبول عام باشد وجود ندارد. با وجود اینکه مفهوم عدالت اجتماعی همواره در فلسفه اجتماعی از اخلاق ارسطو به این طرف مطرح بوده است. دو شکل از مهمترین اشکال آن، از قرارداد اجتماعی (که ابتدا توسط هیوم^{۱۸} و

روسو^{۱۹} مطرح شد) و سودجویی [فایده‌گرایی] (که ابتدا توسط بنتهام^{۲۰} و میل^{۲۱} فرمول‌بندی شد) مشتق شده است و به اشکال امروزی‌تر و دلایل قابل پذیرش تری بیان شده است: در این مورد آثار راولز، رشر^{۲۱} و رانسیمن^{۲۳} نمونه‌های برجست‌های هستند. مسلماً راه‌های دیگری هم برای رسیدن به این تفکر وجود دارد. مباحثات مشروح‌تر و دقیق‌تری درباره مفهوم برابری در آثار نویسندگانی مانند تاوونی^{۲۴} و یا انبوهی از مطالبی که درباره توزیع عادلانه ثروت در جامعه در اختیار ماست، همگی نشان از اهمیت این مسأله دارند.» (هاروی، ۱۳۷۶: ۹۸-۹۷)

هاروی با آگاهی از برداشت‌های گوناگونی که از عدالت می‌شود، اصل «توزیع عادلانه از طریق عادلانه» را ملاک عمل خود قرار می‌دهد و بر این اساس، هشت ملاک را برای عدالت اجتماعی تعریف می‌کند. به عقیده این ملاکها مبنایی برای توزیع هستند و نشان دهنده چیزهایی هستند که به افراد چنین حقی می‌دهند که در قبال محصولات جامعه‌ای که در آن کار و زندگی می‌کنند ادعایی داشته باشند. این هشت ملاک عبارتند از:

برابری ذاتی - تمام افراد حق دارند از منافع جامعه، قطع نظر از میزان مشارکتشان در تولید، سهم برابری بخواهند.

ارزشیابی خدمات بر حسب عرضه و تقاضا - افرادی که بر منابع نایاب و ضروری تسلط دارند بیش از سایرین حق ادعا دارند. در اینجا لازم است بین دو نوع نایابی تمایز قایل شویم: یکی نایابی طبیعی (نیروی فکر و عضلانی بدن که ذاتی است) و دیگری نایابی‌ای که به طور مصنوعی به وجود آمده است. (مانند قوانین ارث، و یا مصونیت‌های اجتماعی برای ورود به بعضی از حرفه‌ها).

نیاز - افراد دارای حقوق مساوی در بهره‌وری از منابع و امتیازات اند، ولی نیاز همه افراد مشابه نیست و تساوی در بهره‌وری از دیدگاه نیاز افراد به صورت تخصیص نابرابر جلوه‌گر می‌شود.

حقوق موروثی - افراد نسبت به حقوق مالکیت و یا سایر حقوقی که از طریق نسل پیشین به آنها ارث رسیده است، حق ادعا دارند.

استحقاق - ادعای افراد در مورد اشیاء ممکن است بر حسب دشواری فایق آمدن بر فرایند تولید آن اشیاء بیشتر باشد. (آنهايي که کارهای خطرناک و مشکل انجام می‌دهند - و یا آنهايي که مدت طولانی تحت تعلیم و آموزش هستند - مانند جراحان - بیش از سایرین حق ادعا دارند.)

شرکت در منفعت عمومی - آن دسته از افرادی که فعالیتشان به نفع عده بیشتری است بیش از آن عده که فعالیتشان به عده کمتری اختصاص دارد، حق ادعا دارند.

شرکت واقعی در تولید - افرادی که در روند تولید دارای بازده بیشتری

دیدگاه‌های شهری

چنین می‌نماید که دیوید هاروی در ردیف آن گروه از جغرافیادانانی باشد که به وابستگی میان روند اجتماعی و شکل‌های فضایی معتقدند و در جغرافیای شهری در جستجوی یافتن وابستگی وسیع میان شهرگرایی و روند رشد اقتصادی موجود هستند. وی می‌گوید امروزه در بیشتر کشورها سهم بیشتری از درآمدها برای ماشین آلات صرف می‌شود و روزه روز از سهم ساختمان و مسکن در درآمد ملی کاسته می‌گردد؛ چنانکه در لیبرالیسم امریکا، سرمایه‌گذاری در تجهیزات و امکانات زیربنایی، بیشتر مربوط به دهه‌های قبل از ۱۹۲۰ است و از آن زمان به بعد به جای آن، گرایش شدیدی به سرمایه‌گذاری در کالاهای مصرفی مردم شهرها مشاهده می‌شود. اکنون این سرمایه‌گذاری به صورت پایدار و دائمی درآمدها است؛ به همین دلیل شهرهای امریکایی با تراکم شدید، آلودگی‌های محیطی، مسائل مربوط به مسکن، جرم جنایت، توسعه سریع حومه‌نشینی و ویرانی و مردگی تدریجی بخش مرکزی شهرها مواجه است که همه از کاهش سرمایه‌گذاری در تجهیزات و امکانات زیربنایی منشأ می‌گیرند. (شکویی، ۱۲۶: ۱۳۸۳ و ۱۲۷)

هاروی را می‌توان اولین متفکر نظریه شهری ساختگرا به عنوان بخشی از نظریه اقتصاد سیاسی فضا دانست. نظریه ساختگرا تحت تأثیر مارکسیسم ساخت‌گرای فرانسوی، متأثر از نظرات آلتوسر و پلاننتزاس، پدید آمده و شتابان پای به رشد نهاده است. هاروی با تأکید بر مفهوم رانت (Rent) به تحلیلی ساختی از شهر رسیده است. ساخت‌گرایان فرانسوی بر منطق انباشت سرمایه دارانه تأکید روا می‌دارند. چنین منطقی بر پایه روابط طبقاتی در جامعه سرمایه‌داری استوار است که منابع مادی را تولید کرده، توسعه داده و آماده استفاده می‌گرداند ولی در استفاده از این منابع، نابرابری تعیین‌کننده است. لذا روابط طبقاتی، الگوهای متداول عمل اجتماعی، عمل فرهنگی و عمل سیاسی را ساخت‌مند می‌گرداند و در این راه آنچنان ساختی را پدید می‌آورد که هژمونی یا حاکمیت طبقه بورژوا را بازتولید نماید. اشکال اساسی اقتصاد شهر و جغرافیای شهر به زعم هاروی، در عدم توجه به این امور مهم یعنی انجام هر آنچه که ممکن است آن هم برای بازتولید حاکمیت موجود، نهفته است. در پرتو چنین نگرشی تفاوت‌های مکانی چه در محدوده یک شهر، چه در چارچوب منطقه، چه در فضای ملی و بالاخره بین المللی با معنا می‌گردد. تفاوت قیمت زمین، اجاره بها و تقسیم بندی‌های درونی شهر، همه از این امر نشأت می‌گیرند. لذا فضا دارای ماهیتی اجتماعی و اقتصادی سیاسی است. (پیران، ۷۸)

هاروی بر آن است که شهر در نهایت حاصل نوعی نابرابری در توزیع

هستند (که با وسایل مناسبی اندازه‌گیری شده باشد) از آن عده که بازده کمتری دارند حق ادعای بیشتری خواهند داشت.

کوشش و فداکاری - افرادی که کوشش بیشتری می‌کنند یا ذاتا قادر به تحمل فداکاری بیشتری هستند، باید بیشتر از افرادی که کوشش کمتری می‌کنند پاداش گیرند. (هاروی، ۱۳۷۶: ۱۰۱-۱۰۰)

هاروی در ادامه می‌افزاید: «این هشت معیار مانع‌الجمع نیستند و مسلماً مستلزم تبیین و تحلیل بیشتری اند. من به پیروی از رانسیمن می‌گویم که ماهیت عدالت اجتماعی را میتوان به کمک سه معیار از معیارهای فوق بیان کرد: معیار نیاز به عنوان مهمترین آنها، منفعت به عنوان دومین معیار و استحقاق به عنوان معیار سوم. ... مطالعه و بررسی عمیقتر از این معیارها نشان خواهد داد که این سه معیار، معیارهای دیگر را نیز در بر می‌گیرند.» (هاروی، ۱۳۷۶: ۱۰۱)

اما چه کسی می‌تواند چنین توزیعی را انجام دهد؟ دولت آنچنان که هاروی آن را تعریف می‌کند پاسخگوی ادعاهای تعریف شده او می‌باشد. پیش از این و در رابطه با دیدگاه‌های جان راولز به مسئله دولت و حاکمیت از نظریه‌پرداخته شد. به همین جهت در این بخش نیز در تکمیل بحث گذشته به دیدگاه هاروی در این ارتباط پرداخته می‌شود تا زمینه‌های فکری این دو اندیشمند بیشتر قابل مقایسه گردد:

هاروی در ارتباط با مسئله دولت در آخرین کتاب خود با عنوان «شهری شدن سرمایه» نقطه نظر خود را چنین مطرح می‌نماید: «درباره مفهوم درست نقش دولت در جامعه سرمایه‌داری بحث فراوان است. من به سادگی این دیدگاه را بر می‌گزینم که نهادهای دولتی و فرایندهایی که قدرتهای دولت را اعمال می‌کنند باید چنان شکلی داشته باشند که فراتر از همه تا آنجایی که توانایی دارند در بازتولید و رشد نظام اجتماعی شرکت کنند. از چنین مفهومی می‌توان کارکردهای پایه‌ای اصلی دولت سرمایه‌دارانه را استخراج کرد که عبارتند از:

کمک به تثبیت نظامی اقتصادی و اجتماعی، که در نهایت دچار عدم تعادل است، با عمل به عنوان «تدابیرکننده بحران» Crisis-Manager کوشش برای ایجاد شرایط «رشد متوازن» و فرآیند یکنواخت انباشت.

مهار ستیزه‌های اجتماعی و کشمکش جناحی از طریق سرکوب (نیروهای پلیس) شریک‌سازی (خریدار سیاسی یا اقتصادی)، یا همساز (کوشش برای هماهنگی تقاضاهای طبقات یا جناحهای خطرآفرین)» (هاروی، ۱۳۷۷: ۷۴)

در آمده‌است که وی آن را در نظریه معروف مازاد اقتصادی تعریف می‌کند. مازاد اقتصادی هاروی همانگونه که خود می‌گوید انطباقی تقریباً کامل با مفهوم مارکسی ارزش افزوده دارد. با این تفاوت که هاروی در این مازاد، نه فقط مورتوری برای شکل‌گیری شهرها، بلکه همچنین انگیزه و عاملی برای افزایش نابرابری‌ها و در نتیجه تنش در آنها می‌بیند. (فکوهی، ۲۱۹: ۱۳۸۳)

البته او از شیوه مرسوم مارکسیست‌ها که بر تولید و شیوه‌های تولیدی تأکید روا می‌دارند فاصله گرفته به بازار روی آورده و تحقق ارزش افزوده و مصرف را کلیدی تلقی کرده است. زیرا تحت تأثیر آرای پل باران و سوئیزی در باب سرمایه داری انحصاری، بحران کنونی سرمایه داری معاصر را به عکس مارکس، در گرایش دراز مدت سقوط نرخ سود به علت افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه نمی‌بیند. بلکه مشکل اساسی سرمایه داری را زاده کمبود تقاضا و ناتوانی در فروش کالا تلقی کرده است و این امر نظام سرمایه داری را از یک سو به سمت مصرف غیر تولیدی یعنی رشد خدمات می‌کشاند و از طرف دیگر هزینه‌های دولتهای غربی برای حفظ اقتصادی بر پایه نظامیگری را برای بقای سرمایه داری حیاتی می‌گرداند. از این رو بازار عامل نابرابریهای اجتماعی - اقتصادی محسوب شده و دولت با سازماندهی مصرف، نظام خاصی را بر جامعه تحمیل میکند. چنین پذیرشی طبعاً به استقلال نسبی عامل سیاسی می‌انجامد که باز هم با دیدگاه سنتی مارکسی تفاوت دارد و در واقع دولتها با هزینه‌های سرسام آور خود دائماً موانع انباشت سرمایه که در نظر مارکس عامل اصلی بحرانهای ادواری تلقی می‌شود را خنثی می‌سازند. از طرفی نیاز به بالا بردن مصرف، افزایش سطح زندگی کارگران و سایر اقشار کم در آمد را الزامی ساخته، فلاکت دم افزون زحمتکشانشان که باز هم در چارچوب سنتی مارکسیسم عامل تشکل، آگاهی و سپس انقلاب به حساب آمده است را بی معنا می‌نماید. با این حساب از نظر ساختگرایان و نظریه شهری ساختگرا، برنامه ریزی شهری، ابزار سازماندهی مصرف و در واقع خنثی کردن خطراتی است که بازتولید نظام سرمایه داری را با مشکل روبرو می‌سازد. (پیران، ۷۸ و ۷۹)

هاروی با الهام از لوفور معتقد است که تنها با صنعتی شدن و نفوذ بازار به تمام بخشها و مناطق است که تضاد بین شهر و روستا پایان می‌پذیرد. (افروغ، ۱۴۲: ۱۳۷۷) در نتیجه هاروی بر آن است که شهرها در سیر تحول خود گرایشی ناگزیر به سوی خشونت و تعارض درون خود دارند. این تعارض در آن واحد هم به دلیلی نابرابری میان اقشار اجتماعی به وجود می‌آید و هم به دلیل نابرابری میان مناطق مختلف زیستی و توزیع نابرابر ثروت در آنها. راه چاره به عقیده هاروی تنها در ایجاد عدالت اجتماعی در شهرها از طریق تبیین و

اجرای برنامه‌های توسعه‌ای و توزیع عقلانی و منطقی ثروت است. (فکوهی، ۱۳۸۳: ۲۱۹)

هاروی معتقد است وظیفه برنامه ریز، شرکت در فرایند بازتولید اجتماعی است و برای چنین فعالیتی، برنامه ریز با قدرتهای برخورد به تولید، نگهداری و مدیریت محیط مصنوع، تجهیز می‌شود که به وی اجازه دخالت در نظم برای ثبات دهی، ایجاد شرایط «رشد متوازن»، جلوگیری از ستیزه اجتماعی و کشمکش جناحی از طریق سرکوب، شریک سازی و همسازی را می‌دهد. برای دستیابی به این اهداف فرایند برنامه ریزی به مثابه یک کل (که در آن برنامه ریز تنها یک دسته از وظایف را به انجام می‌رساند)، باید به طور نسبی «باز» باشد. (هاروی، ۱۳۷۷: ۷۴)

مفاهیم	آرای دیوید هاروی
جامه‌های شهر	۶۰ ساله جوانی که در مرکز نیروهای اقتصادی و سیاسی و روابط است که گسترده در سطح نظام جهانی دارند.
ابدولوشن	شهر، کلون ثروت و سزالت بوده و محصول انباشت سرمایه است.
نیروهای که محیط را شکل می‌دهند	تأکید بر اقتصاد سیاسی یا نیروهای فراسنجه‌ای است.
فقر بندی اجتماعی	تبدیلی ساخت ریفه یافته در تعبیرات عدم اقتصادی مارک.

ماجد: برگرفته از افروغ، ۱۳۷۷: ۱۳۰

همچنین وی در فضایی کردن مارکسیسم چهار مورد را ذکر می‌کند: الف) رفتار متفاوت و «دیگر بودن» نه به عنوان موضوعی اضافه شده به طبقه بندی فراینیادین مارکسیستی (مانند طبقه و نیروهای مولد) است، بلکه به منزله موضوعی است که در هر گونه کوشش برای فهم و درک دیالکتیک تغییر اجتماعی، در مراحل آغازین آن باید به صورت همه جانبه در نظر گرفته شود. اهمیت توجه به چنین جنبه‌هایی از سازمان اجتماعی به عنوان نژاد، جنسیت، مذهب، چهارچوب تحقیق ماتریالیسم تاریخی (با تأکیدش بر قدرت پول و چرخش سرمایه) و سیاست طبقاتی (با تأکیدش بر وحدت مبارزه آزاد سازی) نمی‌تواند بیش از حد برآورد شود. [بدین معنی که برای توضیح زندگی اجتماعی و همچنین دگرگونی‌های اجتماعی، به غیر از نقش طبقه، نقش روابط عمومی نیز مهم است.]

ب) شناسایی و تصدیق اینکه ایجاد تصورات و گفتمان‌های روزمره یک جنبه مهم فعالیت است که باید به عنوان بخش یا گروهی از عوامل باز تولید و تغییر و تبدیل هر نظام نمادین تحلیل شود. بنابراین رویه‌های زیبا شناختی و فرهنگی و شرایط تولیدشان شایسته دقیقترین توجه است. [یعنی فرهنگ بخشی از ریختار مادی جامعه است، اینگونه است که درباره آن فکر می‌کنیم و در آن زندگی می‌کنیم - ماتریالیسم فرهنگی و یلیامز]

ج) شناسایی و تصدیق اینکه مقوله‌های فضا و زمان و جغرافیای واقعی کنش اجتماعی، جنبه واقعی دارند؛ به همان نحو که این سرزمینها و فضاها واقعی اند که به عنوان نیروهای سازمان دهنده در ژئوپولیتیک سرمایه داری جنبه اساسی یافته اند و همزمان جایگاه تفاوت‌های بسیار زیاد و «دیگر بودن»های غیر قابل شمارش اند که باید هم در حقوق خودشان و هم در منطق کلی توسعه سرمایه داری شوند. در نهایت، این ماتریالیسم تاریخی است که به طور جدی برداشت جغرافیایی را آغاز کرده است. [مارکسیسم می‌تواند با برداشت جدی از جغرافیا تحکیم یابد. فضا برای ماهیت جهان تولید، مصرف، فعالیت و تجربه سیاسی آن جنبه بنیادین دارد.]

د) ماتریالیسم تاریخی - جغرافیایی، نه یک ادراک بسته و ثابت که یک شیوه دیالکتیکی باز است. فراینداری بیان تمام حقیقت نیست ولی کوششی است برای تطابق دادن حقایق تاریخی و جغرافیایی، که به سرمایه داری، هم به طور کلی و هم در حالت فعلی اش، شخصیت می‌بخشد. [یعنی مارکسیسم یک منبع حقیقت مطلق نیست، اما به جای آن یک روش و یک وسیله برای فهم تغییرات جاری در جهان است.] [بلانت و ویلس، ۱۳۸۵: ۱۵۳ و ۱۵۴]

بنابراین میتوان گفت هاروی در مجموع به دنبال بازسازی نظریه مارکس بوده است. این بازسازی البته با وجوه افتراقی چند صورت پذیرفته است.

مقایسه تطبیقی

تا پیش از راولز، در جامعه لیبرال، مسئله از اینجا بر می‌خواست که عموم افراد جامعه به دنبال تأمین منافع و نیازهای خود هستند و از آنجا که میزان امکانات و داشته‌های یک جامعه محدود است، تعارض و تقابل منافع پدید می‌آید. بنابراین صورت مسئله بدین نحو تعریف می‌شد که چگونه می‌تواند در این حالت حقوق افراد را بی آنکه ظلمی روا گردد، ادا کرد. پاسخی که بیشتر لیبرالها به سوسیالها میدادند بر مبنای تقدم آزادی بر عدالت بود. اما چنانکه گفته شد،

راولز صورت مسئله را به این نحو تغییر می‌دهد که میتوان مداخله‌هایی برای تحقق عدالت کرد، بی آنکه این مداخله با آن آزادی ناهمخوانی داشته باشد.

مقایسه دیدگاههای جان راولز و دیوید هاروی در رابطه با عدالت، در حقیقت مقایسه دیدگاههای لیبرالیسم و مارکسیسم است. گرچه این دو اندیشمند، هیچگاه خود را مقید به چهارچوب‌های این دو مکتب ندانسته‌اند و حتی در بسیاری از موارد در مقابل آموزه‌های مکتب خود قرار گرفته‌اند.

جان راولز و دیوید هاروی، دو دانشمند امریکایی هستند که هر دو تقریباً در یکزمان، به دغدغه مشابهی می‌رسند (گرچه انتشار کتاب «یک تئوری عدالت» (۱۹۷۱) در اندیشه‌های هاروی در تدوین کتاب «عدالت اجتماعی و شهر» (۱۹۷۳) بی تأثیر نبوده است). با وجود این، هریک از این دو، خط مشی خاص خود را برای حرکت برای یافتن پاسخ مسئله خود می‌پیماید. اولی به چهارچوب اندیشه‌های امریکایی که از بیانیه استقلال این کشور در تعریف عدالت طرح شده‌اند تمسک می‌جوید و دومی به آموزه‌های مارکسیسم و بازسازی آنها می‌پردازد. جان راولز به عنوان یک لیبرال به فلسفه پزیتویسم منطقی معتقد است؛ در حالی که هاروی به عنوان یک جغرافیادان رادیکال بر این نکته تأکید می‌کند که امر شهرنشینی، محصول سیستم‌های مشخص اجتماعی - اقتصادی است و ساخت داخلی شهرها و تفاوت‌های موجود در کاربری زمین در شهرها باید با توجه به عامل رسیدن به حداکثر سود تبیین شود.

به منظور مقایسه این دو اندیشمند، ابتدا به مقایسه اصول ارائه شده از سوی این دو پرداخته می‌شود و پس از آن اندیشه‌های این دو در خصوص مفاهیم اساسی فلسفی و شهری مورد مذاقه قرار خواهد گرفت. اصل اول راولز (اصل آزادی) را به طور کلی میتوان با اصل اول هاروی (برابری ذاتی) همتراز دانست. با این تفاوت که هاروی در اصل برابری ذاتی، تأکید خود را صرفاً بر منابع مالی و ارزشهای اقتصادی قرار می‌دهد. اما راولز (گرچه در توضیح این اصل، به مسئله مالکیت نیز به عنوان یکی از حقوق اولیه توجه دارد) عمدتاً اشاره به حقوق اجتماعی می‌کند. راولز از بیان این اصل عمدتاً قصد دارد تا به دغدغه‌های لیبرالی خود پاسخ دهد و مانع از تجاوز به حقوق افراد شود. اما هاروی، با نگاهی سوسیالیستی، سعی دارد وضعیت صفر را در برابری مطلق تعریف کند و سایر اصول نظیر استحقاق و یا نیاز را همچون تبصره‌های به این اصل ضمیمه گرداند (گرچه هاروی برخلاف راولز از تقدم اصل اول بر اصلهای بعدی سخنی نمی‌گوید و حتی در انتخاب سه اصل به عنوان پنج اصل دیگر، ترجیح میدهد بر اصل برابری ذاتی تأکید نکند و آن را در پس

زمینه نظریه خود نگاه دارد).

اما سؤال اینجاست که تا چه حد اصل دوم راولز، در بردارنده یا ناقص مفاهیم اصول دوم تا هشتم هاروی است؟ در این خصوص باید گفت اگر در مقایسه اصل اول، شاهد نگاه جامع راولز به کلیه حقوق بودهایم، در مقایسه سایر اصول، نگاه هاروی بسیار دقیقتر و جامعتر است و راولز نگاه خود را صرفاً محدود به فرصتهای اشتغال و توزیعهای اقتصادی کرده است و حتی در این زمینه نیز، در بسیاری از موارد، معیارهای هاروی، به داوریهایی جاافتاده مورد نظر جان راولز نزدیکتر است!

به عنوان مثال، مطابق صورت بندی ارائه شده در نظریه عدالت راولز، حق مالکیت پس از مرگ و مسئله وراثت نباید مورد پذیرش قرار گیرد. چرا که در وضعیت حجاب جهل، کسی نمی داند که موروث انسانی ثروتمند است و یا خیر. لذا مسئله وراثت مورد تأیید طرفها قرار نمی گیرد و احتمالاً پیشنهاد می شود که پس از مرگ هر نفر، اموال او به صورت برابر و یا به سود محرومترین فرد جامعه بازتوزیع شود. حال آنکه این امر با داوریهایی جاافتاده تطابق ندارد. اما هاروی در این ارتباط، یک اصل را به حقوق موروثی تخصیص داده است. و یا اینکه در صورت بندی مورد نظر راولز از عدالت، هرگز سخنی از استحقاق به میان نمی آید. به عنوان مثال در چهار چوب داوریهایی جاافتاده، این امر موجه است که به کسی که سالها در جبهه برای حفظ مرزهای کشور جنگیده است، امتیازاتی داده شود. حال آنکه طبق نظریه راولز، اگر این فرد، محرومترین فرد جامعه نباشد، عادلانه نیست که برای وی مزیتی بر سایر شهروندان قائل شد. بنا بر این میتوان گفت مفاهیمی نظیر نیاز و استحقاق به جای «محرومترین طبقه» نشسته اند که روایی (توجیه به مفهوم مثبت کلمه) کاملتری نیز حاصل می نمایند.

ذکر این دو مثال ساده کافی است که نشان دهد، راولز در صورت بندی خود نتوانسته است در بسیاری از موارد جزئی، با دقتی که معیارهای هاروی نشان میدهند، عدالت را تأمین نماید. اما پس از مقایسه این اصول لازم است به مقایسه دیدگاه های شهری راولز و هاروی پرداخته شود:

یکی از وجوه تشابه راولز و هاروی، در نگاه به انسان است. نگاهی که با تصویری مثبت اندیش، مجموعه ای از حقوق را برای هر فرد قائل میشود و در آثار خود به جزئیات آن می پردازند. هر دو دیدگاه، کوتاهی های موجود را بر عهده سازمانها و دولت می گذارند و انسانها را به طور کلی ذیحق می دانند. راولز انسان ها را در دو بعد تعریف مینماید، نخست بعدی است که راولز آن را «آموزه جامع» می نامد و دوم بعد سیاسی انسانهاست. راولز تأکید می کند که حتی انسانهایی

با آموزه های جامع متضاد، حق بهره مندی از حقوق خود را دارند و در پی توجیه تمام آموزه های جامع و پذیرش تمامی افکار، این تضاد را به سبب «دشواریهای رسیدن به حکم» می دانند. وی تلاش می کند تا به عنوان یک فیلسوف لیبرال، تشخیص خیر و شر را بر عهده افراد بگذارد و از تحمیل عقاید اخلاقی خود بر دیگران بپرهیزد و تا مرز تحدید آزادی دیگران، آزادی کسی را سلب ننماید. لذا سعی میکنند نظریه او صرفاً یک نظریه سیاسی باشد و نه یک نظریه اخلاقی. همچنین هاروی نیز سخن از ادعاهایی دارد که افراد حق مطالبه آنها را دارند و به تعریف و تبیین چنین ادعاهایی می پردازد.

نگاه این دو اندیشمند به تاریخ، اولین وجه افتراق این دو است. یکی از ویژگیهای مثبت متفکرانی که کم و بیش به دیدگاه مکتب اقتصاد سیاسی فضا تعلق دارند، پذیرش این حقیقت است که نظریه در مجموع و نظریه شهر و شهرنشینی به طور اخص، فرایندی است در حال تغییر دائمی. (پیران، ۷۸) اما در ارتباط با راولز، چنانکه گفته شد، حاضر نیست تفاوتهای تاریخی تفکر عموم را پذیرا باشد و لذا چهار چوب نظری او تنها در عصر حاضر قابل استناد است.

راولز با وجود ذهنیت لیبرال خود، بازار آزاد را مخالف اصل «تفاوت» در نظریه خود میبیند و لذا آن را به طور مطلق نمیپذیرد. اما مداخله مستقیم دولت را در بازار نیز چنانچه منجر به نقش اصل «آزادی» باشد رد مینماید. اما هاروی ریشه بسیاری از نابرابریها را در بازار میبیند مگر اینکه این بازار به صورت نامتمرکز و در همه جا (شهر یا روستا) با توزیع یکسان پراکنده شود.

راولز ساختار پایه ای و نهادهای اجتماعی و به طور عام، دولت را به دو منظور لازم می داند. نخست از آن جهت که میتواند ضامن آزادی افراد باشند. دوم به منظور باز توزیع ثروت بر مبنای دو اصل تعریف شده در تئوری عدالت. اما هاروی دولت را مسئول فرآیند بازتولید اجتماعی و نیز اجرای برنامه های توسعه ای میداند و از این جهت وظیفه و اختیارات گسترده تری برای دولت تعریف می کند.

راولز وظیفه برنامه ریز را حمایت از محرومترین طبقه می شمارد. اما هاروی این وظیفه را عمدتاً در هدایت بازار و نیروهای اجتماعی و اقتصادی تعریف می کند و به برنامه ریز اجازه دخالت در نظم برای ثبات دهی و ایجاد شرایط «رشد متوازن» را می دهد. لذا هاروی مجدداً اختیارات گسترده تری به برنامه ریز میدهد که نشان از نگاه تکنوکراتیک نسبی او دارد.

هاروی شهر را حاصل از قراردادی اجتماعی می داند که به منظور سهیم بودن در منافع آن تشکیل می شود (گرچه در آثار خود به لحاظ تاریخی به مسئله پیدایش شهر نمی پردازد، اما در توجیه روابط شهروندی از دیدگاه راولز مهمترین نوع نگاه، نگاه در چهار چوب

ضوابط قرارداد اجتماعی تعریف می شود.) اما هاروی شهر را برآیند محصول نیروهای اقتصادی می داند که به سبب صرفه جویی های مقیاس، به صورت یک جمعه متمرکز تشکیل شده است. در پایان و به عنوان آخرین مقایسه میان این دو، مفهوم عدالت در این دو اندیشه مورد تدقیق قرار می گیرد. راولز چنان که پیش از این به تفصیل آمد، عدالت را در انصاف و برابری تعریف می نماید و تنها استثناء را در این میان به منظور حمایت از محرومترین طبقه قائل می شود. اما هاروی به دنبال توزیع عادلانه از طریق عادلانه است و بدین جهت، عدالت را در ارتباط با نیاز، منفعت و استحقاق تعریف می کند.

مفهوم	راولز	هاروی
نظریه انسانی	صاحب حقوق شهروندی - آزاد	صاحب اندیشه - حق
نگاه به تاریخ	مستکوث می ماند	به تفسیر خاص می نگریسد
نگاه به دار	باید عدالت شود	مقابل تخریب است
پایه های فکری	لیبرالیسم	مارکسیسم
نگاه به دولت	دارتویع	باز تولید
وقتها برتقدار	حمايت	عدالت
نگاه به شهر	محصول قرارداد اجتماعی	محصول سرچاهی اقتصادی
نگاه به عدالت	برابر، مگر به سود محرومترین طبقه	توزیع عادلانه از طریق عدالت

نتیجه گیری و جمع بندی

چنانچه گفته شد، با وجود انتقادهایی که هر یک از دو اندیشمند مورد مطالعه، بر پیشینیان نحله فکری خود داشته اند، آرای هر دو در چهارچوب مکاتبی خاص تعریف می شود. لذا نقد و بررسی و نهایتاً مقایسه این دو دیدگاه بدون توجه به زمینه های فلسفی و فکری مکاتب لیبرالیسم و مارکسیسم امکان پذیر نیست. جان راولز، اندیشمندی که به عنوان «فیلسوف عدالت» شناخته می شود، در بیان نظریه عدالت خود به تعریف و توصیف مفاهیم متعددی دست میزند و سپس صورتی از نظریه عدالت را ارائه می دهد. گرچه راولز در نوشته های خود، کمتر به بسط این نظریه در چهارچوب دیدگاه های شهری می پردازد، اما از آنجا که فیلسوفی جامع نگر است، میتوان آموزه های او را در حوزه برنامه ریزی شهری نیز بسط داد.

دیوید هاروی نیز جغرافیادان رادیکالی است که به تدریج به مباحث شهر و شهرسازی علاقمند شده است و مفهوم عدالت و عدالت اجتماعی را دقیقاً در مقیاس شهر به کار می گیرد. کتاب عدالت اجتماعی و شهر - که در این مقاله عمدتاً تلاش در جهت مقایسه این کتاب با کتاب یک تئوری عدالت جان راولز است - با همین ذهنیت نگاشته می شود و لذا در دیدگاه ها و اندیشه های شهری و شهرسازی

پس از خود اثر عمیقی میگذارد. تا آنجا که بخش عمده ای از مکتب اقتصاد سیاسی فضا در چهارچوب اندیشه های هاروی تعریف میگردد.

این مقاله به تعریف اندیشه های این دو دانشمند امریکایی پرداخت و سپس به مقایسه این دو تفکر و مفاهیم پایه ای مورد بحث در آنها متمرکز گشت. از این روی میتوان این مقاله را کنکاشی در جهت شناخت مبانی برنامه ریزی در ارتباط با مفهوم عدالت اجتماعی و نمود آن در شهر دانست.

پی نوشت:

(1) A THEORY OF JUSTICE در برخی از متون با نامهای «نظریه عدالت» و «نظریه های در باب عدالت» خوانده شده که عنوان مذکور در متن به اصل عبارت نزدیک تر به نظر میرسد.

(2) POLITICAL LIBERALISM

(3) JUSTICE AS FAIRNESS: A RESTATEMENT این کتاب نیز در ترجمه های جدید خشایار دیهیمی «عدالت انصافی» نام گرفته است.

(4) THE LAW OF PEOPLES

(5) که البته این موضوع ناشی از نگاه ماتریالیستی است. به نظر میرسد که در فلسفه دین، فراهم کردن موجبات حرکت دیگران به سوی کمال خود موجب تعالی و حرکت به سوی غایت فرد میگردد. علاوه بر این حتی تعالی فرد بدون تلاش جهت پیش برد جامعه ممکن نیست. چنان که میتوان در این خصوص جامعه دینی را به کشتی تشبیه نمود که با اشتباه یک فرد و سوراخ شدن کشتی، کل سرنشینان غرق خواهند شد.

(6) بنا بر این حتی راولز هم به عنوان یک فیلسوف لیبرال، نهایتاً معیارهای اخلاقی مورد نظر خود را برای همه صحیح می شمارد و خیر و شر را خود تعیین میکند. چنانچه تنها معیار ارزیابی صحیح بودن تصویری از عدالت، داوریهای جافتاده باشد، در ادوار

parties (۷)

۸) به نظر نمی‌رسد تعریف چنین حداقل‌هایی صرفاً با اتکا به آموزه‌های لیبرال سیاسی قابل توجیه باشد و این امر ممکن است به عنوان یکی از خللهای موجود در نظریه راولز به حساب آید. چرا که زمانی که راولز می‌گوید هر انسان عاقل بنا بر «فرض» آنها را می‌خواهد، ذکر نمی‌کند که این فرض بر چه مبنایی است. به عنوان مثال اگر ارسطو - که معتقد به عدالت نابرابر است و از نظر راولز حتی «غیرمعقول» تلقی می‌شود - هم با اندیشه‌های خود حداقلی از خیر را تعریف میکرد، میتوانست از مابقی چارچوب استدلالی راولز استفاده کند و تصور خود را از عدالت ثابت نماید.

maximin (۹)

۱۰) به عنوان مثال می‌توان دو توزیع را فرض کرد که در اولی سهم محرومترین فرد جامعه بیشتر از سهم محرومترین فرد در جامعه دوم باشد. راولز توزیع دوم را به عدالت نزدیک‌تر میدانند. رابرت تلیس این رویکرد را کمی محافظه کارانه میداند.

۱۱) فایده‌گرایان اندیشمندانی هستند که عدالت را در بیشینه کردن مجموع لذت در جامعه می‌بینند. به عنوان مثال در چنین اندیشه‌ای اگر بخواهیم منبعی را میان دو فرد با وضع اقتصادی متفاوت تقسیم کنیم، از آنجایی که احتمالاً فرد متمولتر، از بهره‌های بیشتری و یا توانایی بالاتر در کسب درآمد برخوردار است، سهم عمده این منبع در توزیع عادلانه فایده‌گرایی به او تعلق می‌گیرد. زیرا اوست که میتواند با استفاده از مهارت و قابلیت خود، ارزش افزوده بیشتری را برای کل جامعه حاصل آورد.

۱۲) مشاهده می‌شود که راولز به طور ضمنی نابرابریهای ناشی از استحقاق را برای کسی که تحصیلات بیشتری دارد قبول می‌کند. به همین دلیل است که مناصب و مشاغل را در پی فرصتهای تحصیلی برابر مطرح می‌کند. اما از آنجایی که در وضع نخستین کسی نمی‌داند که باهوش است یا نه، طبیعتاً این نابرابری ناشی از آموزش مورد پذیرش قرار نمی‌گیرد. زیرا کسی نمیتواند نقش هوش را در فراگیری منکر شود! اما راولز صریحاً اشاره میکند که ما به خاطر هوش و قابلیت‌های مشابهی که به خاطر آن زحمتی نکشیده ایم هیچ استحقاقی نداریم.

Laissez-faire (۱۳)

۱۴) برای درک دقیقتر از مفاهیم و تئوری‌های ارائه شده در این دو جدول، ن.ک. به همان مأخذ، صص ۳۱۵-۳۰۲

۱۵) به عنوان مثال وی در آزمون نظریه خود چنین می‌آورد که بنا به داوری‌های جافتاده اصل تبعیض نژادی به عنوان یک اصل عادلانه مورد قبول است. اما مطابق نظریه وی نیز از آنجا که در حجاب جهل کسی نمی‌داند که متعلق به کدام نژاد است، تفوق هیچ نژادی بر نژادهای دیگر پذیرفتنی نیست. بنا بر این عدالت راولزی از این امتحان موفق بیرون می‌آید. (حال آنکه مثلاً عدالت تعریف شده توسط فایده‌گرایان در چنین آزمون‌هایی با داوری‌های جافتاده مطابقت ندارد.)

Human Ecology (۱۶)

Explanation in Geography (۱۷)

Hume (۱۸)

Rousseau (۱۹)

Bentham (۲۰)

Mill (۲۱)

Rescher (۲۲)

منابع

احمدی، علی محمد، فقر زدایی، کار آفرینی و توانمند سازی در سطح محله‌های شهر، چکیده مقالات همایش توسعه محله‌ای: چشم انداز توسعه پایدار شهر تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات امور اجتماعی و فرهنگی شهرداری تهران، تهران، ۱۳۸۳.

ارسطو، سیاست، ترجمه حمید عنایت، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۱.

استروفسکی، واتسلاف، شهرسازی معاصر؛ از نخستین سرچشمه‌ها تا منشور آتن، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۸۵.

افروغ، عماد، فضا و جامعه: فضا و نابرابری اجتماعی «ارائه الگویی برای جدایی‌گزینی فضایی و پیامدهای آن»، انتشارات دانشگاه تربیت مدرس، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۷.

بحرینی، سیدحسین، تجدد، فراتجدد و پس از آن در شهرسازی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۸.

بختیاری، صادق، عدالت و توسعه از دیدگاه امام علی علیه السلام، اندیشه حوزه، سال هفتم، شماره دوم، مشهد، ۱۳۸۰.

برادینت، جفری، واسازی (دکانستراکسیون) راهنمای دانشجویان، ترجمه منوچهر مزینی، شرکت پردازش و برنامه‌ریزی شهری، تهران، ۱۳۷۵.

بلانت، آلیسون؛ ویلس، جین، دگراندیشی در فلسفه جغرافیا: مقدمه‌های بر عقاید و رویه‌های بنیاد ستیز در جغرافیای معاصر، ترجمه حسین حاتمی نژاد، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۵.

بهشتی، علیرضا، دولت رفاه لیبرالی راولز، جان راولز، فیلسوف عدالت، همایش بررسی و نقد احوال و آثار و آرای فیلسوف سیاسی معاصر، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، تهران، ۱۳۸۴.

پیران، پرویز، دیدگاه‌های نظری در جامعه‌شناسی شهر و شهرنشینی: ۷- مکتب اقتصاد سیاسی فضا، سیاسی اقتصادی، شماره ۵۱ و ۵۲، صص ۸۱-۷۵.

تلیس، رابرت بی.، فلسفه راولز، ترجمه خشایار دیهیمی، طرح نو، تهران، ۱۳۸۵.

چپمن، دیوید، آفرینش محلات و مکانها در محیط انسانساخت، ترجمه شهرزاد فریادی و منوچهر طیبیان، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۸۴.

دیهیمی، خشایار، عدالت و آزادی، جان راولز، فیلسوف عدالت، همایش بررسی و نقد احوال و آثار و آرای فیلسوف سیاسی معاصر، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، تهران، ۱۳۸۴.

راولز، جان، عدالت، انصاف و تصمیم‌گیری عقیدتی، ترجمه مصطفی ملکیان، نقد و نظر، شماره ۲ و ۳، ۱۳۷۶.

راولز، جان، عدالت به مثابه انصاف؛ یک بازگویی، ترجمه عرفان ثابتی، نشر ققنوس، تهران، ۱۳۸۵.

شکوهی بیدهدی، محمدصالح، شهرسازی عدالت محور؛ بررسی موردی: محله

چیدر، پایان‌نامه کارشناسی شهرسازی، دانشگاه تهران، دانشکده شهرسازی، تهران، ۱۳۸۵.

شکوهی، حسین، دیدگاه‌های نو در جغرافیای شهری، ج۱، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، چاپ هفتم، تهران، ۱۳۸۳.

شوی، فرانسواز، شهرسازی، تخیلات و واقعیات، ترجمه سید محسن حبیبی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۸۴.

فکوهی، ناصر، انسان‌شناسی شهری، نشر نی، تهران، ۱۳۸۳.

فولادوند، عزت الله، فیلسوف انصاف، مجله نگاه نو، شماره ۱۱، بهمن ۸۱، ص ۲۴.
فیتزپتریک، تونی، نظریه رفاه (سیاست اجتماعی چیست؟)، ترجمه هرمز همایونپور،
انتشارات گام نو و مؤسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۸۳.
کمالی، سید مجید، معرفی آثار اصلی جان راولز، جان راولز، فیلسوف عدالت،
همایش بررسی و نقد احوال و آثار و آرای فیلسوف سیاسی معاصر، مؤسسه پژوهشی
حکمت و فلسفه ایران، تهران، ۱۳۸۴.

لینچ، کوین، تئوری شکل شهر، ترجمه حسین بحرینی، ویرایش دوم، مؤسسه
انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۸۱.

مدنی پور، علی، طراحی فضای شهری؛ نگرشی بر فرآیندی اجتماعی و مکانی، ترجمه
فرهاد مرتضایی، شرکت پردازش و برنامه ریزی شهری، تهران، ۱۳۸۴.

واعظی، احمد، جان راولز؛ از نظریه عدالت تا لیبرالیسم سیاسی،
هابرماس، یورگن، دگرگونی ساختاری حوزه عمومی؛ کاوشی در باب جامعه بورژوازی،
ترجمه جمال محمدی، نشر افکار، تهران، ۱۳۸۴.

هاروی، دیوید، شهر و مازاد، مفهوم شهر ۱، ترجمه بهروز منادی، گروه مطالعات
شهری و منطقهای، نشر ایران، چاپ اول، تهران، ۱۳۵۸.

هاروی، دیوید، عدالت اجتماعی و شهر، ترجمه فرخ حسامیان و دیگران، شرکت
پردازش و برنامه ریزی شهری (وابسته به شهرداری تهران)، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۶.
هاروی، دیوید، نقش برنامه ریزی در جامعه سرمایه داری، ترجمه کمال اطهاری،
مجله معماری و شهرسازی، دوره هفتم، شماره ۴۵ و ۴۶، شهریور ۱۳۷۷، صص ۷۵-
۷۳.

همپتن، جین، فلسفه سیاسی، ترجمه خشایار دیهیمی، طرح نو، تهران، ۱۳۸۵.
هوفه، اتفرد، درباره عدالت؛ برداشتهایی فلسفی، ترجمه امیر طبری، نشر اختران،
۱۳۸۳.

- Boyne- George- Spatial Equity and Public service- Public Management Review- 19-34 - 2001.
- Burton- Elizabeth- The Compact City and Social Justice- Presented at the Conference 'Housing, environment, and sustainability'- University of York- April 2001.
- Harvey- D.- On Planning the Ideology of Planning- Reading in planning theory- Edited ny Scott Campbell and Susan Fainstain- Blackwell Publishers- 1996.
- Harvey- D.- Space of Hope- Berkely University of California Press- 1999.
- McConnell- Shean- Theories for Planning: An Introduction- Heinemann- London.
- Lopez de Souza- Marcelo- Urban Planning and Management as tools for Social Justice: some notes on recent Brazilian experiences- Presented at the Conference 'South to South'- University of London- 1999.
- Rawls- John- A Theory of Justice- Cambridge- Massachusetst- 1971.